بزرگترین موعظه جهان

نوشته: گوردن لیندسی
ترجمه: روبرت آسریان

فهرست

فصل اول: خوشا بحال‌ها

مسیح موعظه سر کوه خود را خطاب به شاگردانش آغاز نمود. موعظه سر کوه در حالی که شاگردان به عنوان شنونده حضور داشتند آغاز گشت. عیسی مسیح بر فراز تپه‌ای مشرف به شهر کفرناحوم، که با شکل یک آمفی تأتر بود به تعلیم شاگردان پرداخت، اما مسیح خداوند مدت زیادی نمی‌توانست دور از انظار باقی بماند. به زودی جمعیت انبوهی به گرد او جمع شدند و او در مدت زمان کوتاهی سرگرم رسیدگی به نیازهای طبیعی مردم شد و هنگامی که جمعیت به شکل منظمی نشستند او خطابه به یاد ماندنی خود را که به نام موعظه سر کوه شناخته شده است ایراد نمود. در تحلیل این موعظه، انسان از تضادی که بین آن و شریعت کوه سینا وجود دارد، متعجب می‌شود. در هنگام نزول شریعت فضای رعد و برق و صدای کرنایی که شدت آن لحظه به لحظه بیشتر می‌شد، زمینه این واقعه را تشکیل می‌دادند. آوای وجودی نادیدنی، از ورای ابرها و همراه با ستون‌های دود و آتش به گوش مردم می‌رسید. در مقابل، موعظه سر کوه با لحنی دلنشین و کلماتی آرامش‌بخش ادا شد. آوای کوه سینا با «تو باید» و «تو نباید» آغاز شد، ولی موعظه سر کوه با کلام برکت آغاز گشت.

با این وجود احکام جدیدی که در موعظه سر کوه داده شدند شریعت را منسوخ نمی‌نمودند، بلکه تحقق آن را ممکن می‌ساختند. شریعت بر اساس جدایی ابدی بین درست و نادرست بنا شده بود. آسان‌تر بود آسمان‌ها زایل شوند تا اینکه یک همزه از شریعت زایل می‌گردید. مسیح نشان داد که اطاعت خرافی و کورکورانه از یک مکتوب فایده‌ای ندارد. مسیح خود شریعت را به شکل کامل تحقق می‌بخشید و سپس به همه کسانی که به او ایمان می‌آورند، قدرت عطا می‌کرد که آنان نیز شریعت را نه در چهارچوب تشریفات ظاهری، بلکه در جوهر حقیقتش حفظ کنند. مردم و در زمره آنان شاگردان نیز بر این باور بودند که پادشاهی الهی با تجلی ظاهری جلال و جبروت آغاز خواهد گشت. آنان انتظار مسیحی را داشتند که یوغ رومیان را از گرده‌شان بردارد. ذهن آنان از نبوت‌هایی اشباع شده بود که سینه به سینه نقل شده بودند و روایت می‌کردند که چگونه پادشاه اسرائیل باید بر ساحل دریای یافا می‌ایستاد و آب‌های دریا مروارید و گنج در جلوی پای او می‌ریختند. او باید آنها را با نوعی نان من که از آنچه نیاکانشان در صحرا خورده بودند لذیذتر بود، تغذیه می‌کرد و آنها را با پارچه‌های مخملین و جواهرات می‌پوشانید، ولی موعظه سر کوه مسیح چیزی کاملا متفاوت را ارائه نمود که سعادت با گردآوری ثروت دنیوی حاصل نمی‌شود و این حلیمان و مسکینان هستند که وارث زمین خواهند شد.

مسیح در موعظه خود شریعت کهن را که مبتنی بر تهدید و ترس بود، با شریعت نوین که مبتنی بر بخشایش بود قیاس نمود. اولی نمونه و سایه بود و دومی واقعیت و تحقق. شریعت موسی اطاعت ظاهری را می‌طلبید، اما شریعت نوین به عمیق‌ترین اندیشه‌های انسان نفوذ می‌کرد. عیسی نشان داد حکمی که علیه قتل صادر شده بود در مورد ناسزا و نفرت نیز تعمیم می‌یافت. او فرمود که زنا در عمل خلاصه نمی‌شود، بلکه شامل نگاه ناپاک نیز می‌شود. قانون قصاص با گذشت و نادیده گرفتن حق خود منسوخ می‌شد، همچنین محبت به همسایه شامل محبت به دشمن نیز می‌گردید. عیسی به خصوص خاطرنشان ساخت که رعایت دقیق شریعت توسط فریسیان تنها نوعی خودنمایی و ظاهرسازی بود. صدقه باید داده می‌شد، ولی نباید خودنمایی در آن وجود می‌داشت. دعا نیز باید بدون تظاهر ریاکارانه کرده می‌شد. روزه پسندیده و نیکو بود، ولی برای نمایش دادن نباید انجام می‌گرفت. همه اینها نه برای انسان، بلکه برای خدا باید انجام می‌گرفت. مردم نباید برای ذخیره گنج‌های دنیوی تلاش کنند، بلکه باید گنج‌ها در آسمان ذخیره کنند، جایی که بید و زنگ زیان نمی‌رسانند و دزدان قادر به نقب زدن و دزدیدن نیستند. انسان‌ها نباید در بند تأمین ملزومات زندگی باشند، بلکه باید به مشیت الهی توکل کنند.

عیسی موعظه خود را با خوشا بحال‌ها آغاز نمود. مسأله زندگی سعادتمندانه از ابتدای خلقت همواره موضوع تفکر فلاسفه بوده است. چگونه حیاتی ارزش زیستن را دارد؟ هر کس می‌داند که شرایط خاصی مورد نیاز است تا زندگی یک انسان ارزش بیابد. بنیانگذاران مذاهب گوناگون سعی کرده‌اند تا به این سؤال پاسخ دهند. گواتاما، یعنی بودا بر این باور بود که نفس و خودآگاهی در خود متضمن شر بنیادین است و سرمنشأ رنج می‌باشد و سعادتمندی واقعی در امحای و نابودی تدریجی زندگی یا خود شخصیت حاصل می‌گردد. هر چند بودا افکار زیبای بسیاری از خود بجای

گذاشت، اما مذهب او نقطه مقابل آنچه بود که مسیح می‌گفت. هنگامی که بودا وجود شخصی را یک توهم و شر می‌پنداشت مسیح فرمود: «من آمده‌ام تا ایشان حیات یابند و آن را زیادتر حاصل کنند» (یوحنا ۱۰: ۱۰).

ارسطو به این نتیجه رسید که زندگی سعادتمندانه مختص عده معدودی می‌باشد. این زندگی برای فقرا، بردگان، بیماران، بینوایان و برای کسانی که در جوانی مرده‌اند، نمی‌باشد. مسیح در مقابل فرمود که همه می‌توانند از زندگی سعادتمندانه‌ای برخوردار شوند، اما چگونه چنین چیزی ممکن است؟ خدا در گستره ابدیت و نه در زمان محدود عمل می‌کند، چنانچه پولس رسول می‌گوید: «زیرا یقین می‌دانم که دردهای زمان حاضر نسبت به آن جلالی که در ما ظاهر خواهد شد هیچ است» (رومیان ۸ : ۱۸). مسیح در طی چند سالی که بر روی زمین زندگی می‌کرد و در طی این مدت فرصت‌ها و امکانات کمی برای رسیدگی به انسان‌ها وجود داشت فقط به مسایل مردم نپرداخت، بلکه در مجموع سرنوشت انسانی را مورد توجه قرار داد.

خوشا بحال‌ها

بیایید به بررسی خوشا بحال‌ها که مسیح خطاب به شاگردانش بیان کرد و آنها را به عنوان بنیان ملکوت خدا و سعادت انسانی معرفی نمود، بپردازیم.

۱- «خوشا بحال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است» (متی ۵: ۳).

می‌توان گفت که نیروی محرکه عظیم این جهان مادی اشتیاقی عمومی برای کسب ثروت است. پولس می‌گوید: «زیرا که طمع ریشه همه بدی‌ها است.» در جاهایی که ما انتظار روحانیتی والا را داریم بعضی‌ها فریب این گفته را می‌خورند که «دینداری سود است»، بنابراین گفته مسیح «خوشا بحال مساکین... وای بر شما ای دولتمندان» از نظر عرف عام خوشایند نبود، ولی نباید این گفته را اشتباه درک کنیم. فقر به خودی خود فضیلتی نیست. ممکن است که شخص بسیار بینوا و مفلوکی روحیه‌ای خودپسند و حریص داشته باشد. از سوی دیگر شخص ممکن است مقدار زیادی پول برای ملکوت خدا جمع‌آوری کند، ولی از آسیب‌های آن در امان بماند. مسیح در تجسم خود را خالی نمود. هنگامی که او انسان گشت، الگویی را ارائه نمود که به هیچ وسیله دنیوی متمسک نمی‌شد. او آسایش، محبوبیت در بین مردم، التفات کسانی را که در اریکه قدرت بودند و حتی همدردی دوستان و در نهایت تسلی حضور خدا را نیز هنگام مرگ ترک نمود. او همه امتیازات را یک به یک ترک کرد.

فقط کسانی مانند مسیح که می‌توانند خود را از همه امور مادی جدا نگاه دارند، قابلیت داشتن ثروت حقیقی را دارا می‌باشند. تنها در آن هنگام است که این گفته پولس رسول تحقق می‌یابد: «چون بی‌چیز، اما مالک همه چیز» در دورانی که ما زندگی می‌کنیم گرایشی عمومی به سوی جمع‌آوری ثروت دیده می‌شود. بعضی‌ها حتی موعظه کرده‌اند که ثروت نشانه‌ای از روحانیت می‌باشد. در حالی که عیسی به یک حکمران جوان و متمول گفت که همه اموالش را بفروشد و به فقرا بدهد. در تاریخ کلیسا دوران‌هایی وجود داشته است که خداوند مردانی را برانگیخته که خود را داوطلبانه وقف یک زندگی فقیرانه کرده‌اند. او چنین انسان‌هایی را مورد استفاده قرار داده است تا کلیسا و جهان را از برکت عظیمی برخوردار سازد. خدا ثروت را برای جلال خود مورد استفاده قرار می‌دهد، اما او نخست باید اشخاصی را در اختیار داشته باشد که تسلیم ثروت نشوند و اجازه ندهند که ثروت آنها را در اختیار خویش بگیرد، بلکه آن را برای جلال خدا مورد استفاده قرار دهند. امروزه کلیسا وظیفه رساندن پیام انجیل را به دنیا بر عهده دارد و این امر احتیاج به پول دارد. پول وسیله مبادله است و در برابر زحمت و تلاش به انسان داده می‌شود. ما می‌توانیم با مبادله کار و دارایی خود با پول آن را در خدمت کار خداوند بگذاریم، بنابراین ما باید وکلای امین پول خداوند باشیم، اما وای بر ما اگر وارستگی خود را از دست بدهیم و به جای در اختیار گرفتن پول، اجازه بدهیم که پول ما را در اختیار خود بگیرد.

۲- «خوشا بحال ماتمیان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت» (متی ۵: ۴).

در این دومین خوشا بحال، عیسی خداوند مجددا خود را در مقابل معیارهای پذیرفته شده دنیا قرار می‌دهد. دنیا می‌گوید: «تا آنجا که ممکن است از لذت‌های زندگی برخوردار شو. هر آنچه را که موجب ناراحتیت می‌شود از فکرت بیرون کن. در مورد رنج‌های دیگران زیاد نگران نباش و اگر خیلی آشفته‌ای آرام‌بخشی بکار ببر. بخور و بنوش و شاد باش، برای اینکه ما برای امروز زندگی می‌کنیم». عیسی در تضاد کامل با این فلسفه می‌فرماید: «خوشا بحال ماتمیان.»

این گفته چه معنایی دارد؟ قبل از هر چیز ما باید برای گناهان خودمان ماتم زده باشیم، نه فقط برای گناهانی که قبل از پذیرفتن مسیح انجام داده‌ایم، بلکه برای گناهانی نیز که پیامدهای یک زندگی مبتذل و خودمحورانه می‌باشند. این حقیقت تلخی است که هنگامی که بسیاری از مسیحیان از بند گناهان بزرگی که زمانی تسلیم آنها بوده‌اند آزاد می‌شوند، نفس در زندگی آنها نقش مهمی را بازی می‌کند. خودپسندی، حسد، اشتغال زیاد به کار، اعمال بلاهت‌آمیز، زندگی مسرفانه، بطالت، مشغول شدن با سرگرمی‌های سؤال برانگیز و یک روحیه دنیوی در مجموع دلالت بر این دارند که انسانیت کهنه از مرگ بسیار دور است. این درست نیست که بگوییم بعضی از امور صحیح هستند فقط به علت اینکه دیگران آن را به صورت عادت انجام می‌دهند، یا بعضی از کارها جایزند، چون دیگران آنها را جایز می‌شمارند. هنگامی که نور الهی وجود ما را منور می‌سازد ما باید در پی این باشیم که سلوکی عمیق‌تر با خداوند داشته باشیم. ما باید برای قصورات خود ماتم زده باشیم.

همچنین این وظیفه ما است که برای دیگران ماتم بگیریم. این امر بسیار آسان است که از مزایای یک موقعیت عالی پرده‌ای بسازیم که ما را از رنج‌ها و غم‌های دیگران جدا سازد، اما عیسی فرمود: «اگر دانه گندم که در زمین میفتد نمیرد تنها می‌ماند، لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار می‌آورد. کسی که جان خود را دوست دارد آن را هلاک کند و هر که در این جهان جان خود را دشمن دارد تا حیات جاودانی آن را نگاه خواهد داشت» (یوحنا ۱۲: ۲۴و ۲۵). در مقابل هنگامی که ما خود را شریک رنج‌های انسانی می‌کنیم تسلی خدا را نیز می‌یابیم. غم ما غم این جهان نیست، زیرا «غم دنیوی منشأ موت است» . «غمی که برای خدا است منشأ توبه می‌باشد به جهت نجات که از آن پشیمانی نیست» (دوم قرنتیان ۷: ۱۰). ماتم ما برای دنیا باید نتایج عملی در پی داشته باشد. اگر ما زاهد بشویم و به بیابان رفته و همه عمرمان را در آنجا بگذرانیم، فایده‌ای برای ما ندارد. ما باید مانند عیسی پس از گذرانیدن ساعاتی در دعا، به دنیا برویم و به آن خدمت کنیم، غم‌های دیگران را تسلی بدهیم و زخم‌هایشان را شفا ببخشیم.

۳- «خوشا بحال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد» (متی ۵: ۵).
بار دیگر مسیح خداوند شخصیت کسانی را که در ملکوت خدا هستند با در تضاد قرار دادن با روحیه کسانی که در دنیا هستند، تشریح می‌کند. دنیا می‌گوید: «از حق خودت دفاع کن، اجازه نده کسی باری بر تو بگذارد. مواظب باش که امری بر تو تحمیل نشود»، اما عیسی فرمود: «خوش بحال حلیمان» او الگویی را ارائه نمود که پطرس در تشریح آن در رساله‌اش می‌گوید: «چون او را دشنام می‌دادند دشنام پس نمی‌داد و چون عذاب می‌کشید تهدید نمی‌نمود، بلکه خویشتن را به داور عدل تسلیم کرد» (اول پطرس ۲: ۲۳)، ولی حلیم بودن به این معنی نیست که ما هرگز از خودمان دفاع نکنیم. ممکن است برای ما در مواقعی ضرورت داشته باشد که به منظور دفاع از کار خدا در مقابل شریر مقاومت کنیم. عیسی شلاقی درست کرد و داد و ستدکنندگان را از معبد بیرون نمود.

او کسانی را که عیب‌جویی می‌کردند توبیخ نمود. با این وجود در شأن ما نیست که ادعایی بر دنیا داشته باشیم. ما نیازی نداریم که برای گنج‌های حقیر این دنیای فانی تلاش کنیم. بسیاری هستند که ایام خود را به شکل جنون‌آمیزی برای اندوختن اموال این دنیا صرف می‌کنند و در یک آن همه دارایی خود را از دست می‌دهند، اما حلیم نیازی ندارد که برای کسب دارایی دنیوی تقلا کند، زیرا «وارث زمین خواهد شد». به عنوان یک میراث حلیمان مالکیت قانونی آن را به دست خواهند آورد و هنگامی که زمان موعود برسد آنها ترسی نخواهند داشت که کسی بیاید و آنها را از میراثشان محروم کند. اگر ما ادعاهایی داشته باشیم که بر طبق کلام خدا نیست و اگر همانطور که دنیوی‌ها در پی کسب ثروت هستند ما نیز همچنان رفتار کنیم، آنگاه هم شکل اهل دنیا خواهیم شد و چون فریسی پاداش خود را خواهیم یافت، اما اگر ما حلیم باشیم و پایین‌ترین مقام را در اختیار کنیم، آنگاه زمانی خواهد رسید که استاد خواهد گفت: «ای دوست برتر بنشین» (لوقا ۱۴: ۱۰) و هنگامی که خداوند نصیب ما را به ما بدهد چه کسی آن را از ما خواهد گرفت؟

۴- «خوشا بحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد» (متی ۵: ۶).
هر کس می‌داند که اشتیاق چیست و معنای گرسنگی و تشنگی چه می‌باشد. این حالت خاص یک اشتیاق و نیاز شدید است که یا باید ارضا شود یا هلاک شویم. در رفتارهای انسانی، ما تجلی این عواطف و احساسات را در موارد دیگری نیز می‌بینیم. انسان تشنه این است که جاه و مقامی در جامعه داشته باشد. بعضی‌ها در پی تفریحات می‌باشند بعضی نیز تشنه کسب شهرت و افتخار دنیا هستند و برخی نیز در پی مال‌اندوزی می‌باشند، ولی متأسفانه کسی که در پی به

دست آوردن امور دنیوی و مادی است هرگز ارضا نخواهد شد. چنانکه سلیمان می‌گوید: «چشم از دیدن سیر نمی‌شود و گوش از شنیدن مملو نمی‌گردد» (جامعه ۱: ۸)، اما عیسی در مورد گونه‌ای دیگر از تشنگی صحبت می‌کند، آن تشنگی و گرسنگی که برای عدالت است. او وعده داد کسانی که چنین حالتی دارند سیر خواهند شد. آیا ما در مورد غلبه بر ناکامی‌هایمان احساس ناامیدی می‌کنیم؟ آنانی که گرسنه و تشنه عدالت هستند به آرزوی خود خواهند رسید همانطور که خداوند ثمره مشقت جان خویش را دید و سیر شد.

تنها خطر بزرگی که وجود دارد این است که انسان‌ها گرسنگی و تشنگی خود را برای عدالت از دست بدهند. ممکن است که انسان‌ها از مسیر اصلی منحرف شده و برای امور دیگری چون موفقیت دنیوی و ارج و بزرگی در برابر چشم دیگران اشتیاق پیدا کنند. در چنین حالتی، آنها ممکن است تشنگی واقعی را از دست بدهند، اما کسانی که در حال حاضر تشنه عدالتند در جهانی که خواهد آمد سیر خواهند شد.

۵- «خوشا بحال رحم کنندگان، زیرا برایشان رحم کرده خواهد شد» (متی ۵: ۷).
بودا به زندگی به عنوان امری ذاتا شر می‌نگریست. او هیچ نوع رستگاری برای آن نمی‌دید و تنها راه چاره را گریز از آن می‌دانست. فلاسفه دیگر نیز مصیبت‌های انسانی را مورد توجه قرار داده و نسبت به آنها ترحم و دلسوزی نشان داده‌اند، اما ترحمی که عملی در پی نداشته باشد توسط کتاب مقدس نوعی ریاکاری قلمداد شده است. ترحم حقیقی باید به عملکردی مؤثر در جهت رفع رنج‌های انسانی مبدل گردد. برای اینکه دنیای ما حقیقتا دنیایی است که مملو از درد و رنج می‌باشد. وای بر کسی که سعادت برخورداری از برکات زندگی را داراست، ولی به کسانی که چیزی ندارند کمکی نمی‌کند. عیسی در یکی از امثالش شرح حال مردی را بیان می‌کند که اربابش قرض‌های او را می‌بخشد، اما در مقابل او به شکلی بی‌رحمانه با شخصی که به او مقروض بود رفتار می‌کند.

بخشش نسبت به او نادیده گرفته می‌شود و آن شخص چون سابق مقروض می‌ماند. اگر می‌خواهیم بدانیم که خداوند در روز آخر با ما چگونه رفتار خواهد کرد می‌توانیم پاسخ‌مان را در دعای مسیح خداوند بیابیم. او به ما تعلیم داد که دعا کنیم. «قرض‌های ما را ببخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم». اگر ما برادران خود را نبخشیم چگونه می‌توانیم از خدا انتظار داشته باشیم که ما را ببخشد. خدا با ما به همان شکل رفتار می‌کند که ما با زیردستان خود رفتار می‌کنیم. چنانکه در کتاب مقدس مکتوب است «خویشتن را با رحیم، رحیم می‌نمایی... و با مکار به مکر رفتار می‌کنی» (مزمور ۱۸: ۲۵و ۲۶). همه ما احتیاج به رحمت و بخشش داریم و می‌توانیم آن را با بخشیدن دیگران به دست آوریم و ما که خوشی برکت نجات را داریم به چه طریقی بهتر از طریق بخشیدن می‌توانیم سهم خود را در رساندن پیام انجیل حیات به مردمی که در طریق هلاکت هستند ادا کنیم؟

۶- «خوشا بحال پاک دلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید» (متی ۵: ۸).
در اینجا با دو نگرش می‌توان به بررسی این خوشا بحال پرداخت. می‌توان با نگرشی محدود به پاک دلی نگریست و آن را فقط فقدان ناپاکی جسمانی دانست. این جنبه‌ای مهم از پاک دلی است. هنگامی که ما به جهان در انحطاط وحشتناکش می‌نگریم، حتی شخص گناهکار نیز می‌تواند مشاهده کند که زنان و مردانی که خود را از آلودگی این جهان دور نگاه نمی‌دارند، نمی‌توانند جایی در میان مقدسین داشته باشند. ایشان اشتیاقی برای قدوسیت ندارند، زیرا فقط برای اینکه شهوات جسمانی خود را اقناع کنند و حیات نفسانی داشته باشند زندگی می‌کنند. آنان فقط می‌توانند به سوی مقابل و به مرگ که نقطه پایان برای آنان است بنگرند. آنان چون حیوان زندگی می‌کنند و چون حیوان نیز می‌میرنند، ولی ایشان به یکباره از چه حقیقت وحشتناکی آگاه خواهند گشت.

ملکوت خدا به عنوان مکانی که قدوسیت بر آن حاکم است شناخته می‌شود. بنابراین نجات مسیح قبل از هر چیز قلب‌های ما را به وسیله ایمان طاهر می‌سازد، اما محدود ساختن مفهوم پاک دلی تنها به فقدان آلودگی جسمانی کافی نیست. اشخاص بسیاری هستند که به علت درک نکردن قدوسیت به عنوان یک کلیت، در امر غلبه بر هوس‌های ناپاک پیشرفت کمی داشته‌اند. آنها از ناپاکی بیزارند، زیرا وجدان و ضمیرشان آلوده می‌سازد، اما همین بیزاری را نسبت به غرور، خودرأیی و فقدان محبت ندارند، چنانکه داود در مزمور ۵۱ دعا می‌کند یک قلب پاک با یک «روح مستقیم» همراه می‌باشد. چشمان ما باید بر خداوند نگران باشد. ما نه تنها باید از شرارت در جسممان که تأثیر آن به راحتی قابل مشاهده است، بیزار باشیم، بلکه باید در دیگر ابعاد وجودمان نیز از خود برانیم. باید مکر، دورویی،

شخصیت خودپسند یا روحیه ستیزه‌جو را در خود از بین ببریم.

چه نوع کتاب‌هایی را مطالعه می‌کنیم؟ با چه سرگرمی‌هایی مشغول می‌شویم؟ آیا لطیفه‌های هرزه را تحمل می‌کنیم؟ آیا ما بر اساس یک نقشه و طرح جسمانی زندگی می‌کنیم؟ آیا طبیعت ما آنقدر دون و ناپاک است که می‌توانیم به مسایل وسوسه‌انگیز و پست و شهوانی گوش بدهیم و آزرده خاطر نشویم؟ «معاشرت بد، اخلاق حسنه را فاسد می‌سازد». «چنانکه در دل خود فکر می‌کند... خود او همچنان است». «و هر کس که این امید را بر وی دارد خود را پاک می‌سازد چنانکه اول پاک است» (اول یوحنا ۳: ۳). کسی که دلش پاک است خدا را خواهد دید. چه پاداش عظیمی! چه انتظار پرجلالی، که یک روز او را رو در رو خواهیم دید.

۷- «خوشا بحال صلح کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد» (متی ۵: ۹).
مسیح سلطان صلح و سلامتی است. او کسی است که درباره صلح و سلامتی با قلب‌های ما سخن گفت. به نظر می‌رسد کسانی هستند که به طور خاصی صاحب این توانایی هستند تا تخم نفاق و سؤتفاهم را بپراکنند. کسانی نیز هستند که در پی ایجاد شقاق در بدن مسیح می‌باشند. ممکن است آنها مجذوب آموزه و تعلیم خاص خود باشند، ولی تا انسان‌ها را از هم جدا نسازند راضی نمی‌شوند و به بهانه مجاهده برای آن ایمانی که یک بار به مقدسین داده شد ایشان گروه جدیدی از ایمانداران را تشکیل می‌دهند و بدن مسیح را مجددا مجروح می‌سازند. روح حقیقی مسیح در پی متحد کردن قوم خدا است. پولس از خدمت برای بنای جسد مسیح صحبت می‌کند تا همه ما به یگانگی ایمان و معرفت تام پسر خدا برسیم. عیسی دعا کرد که کلیسای او باید یکی شود. «تا همه یک گردند چنانکه تو ای پدر در من هستی و من در تو. تا ایشان نیز در ما یک باشند تا جهان آرد که تو مرا فرستادی» (یوحنا ۱۷: ۲۱).

تقریبا هر کس این اهداف را تأیید می‌کند، اما ما تا در طریقی عملی کمکی به تحقق این دعای مسیح نکنیم، ثمری ندارد. بسیاری هستند که انسان‌ها را از یکدیگر جدا می‌سازند و مقابل یکدیگر قرار می‌دهند. خدا را شکر برای صلح دهندگان که سعی می‌کنند تا انسان‌ها را در یک روح و در یک هدف به هم نزدیک سازند، تا کلیسا در قصد و هدف اتحاد داشته باشد. با این حال ما نمی‌توانیم به سادگی این حقیقت را نادیده بگیریم که امری به نام سلامتی کاذب نیز وجود دارد. صلح کاذبی که بر مبنای مصالحه با دنیا شکل گرفته است. مسیح آمد تا این مصالحه را از بین ببرد. «نیامده‌ام تا سلامتی بگذارم، بلکه شمشیر را» (متی ۱۰: ۳۴). سلامتی را هرگز نمی‌توان با قربانی کردن حقیقت و یا در مصالحه با دنیا به دست آورد، اما ما که مسیحی و اعضای بدن او هستیم آیا نمی‌توانیم برای برقراری صلح و سلامتی تلاش کنیم؟ آیا نمی‌توانیم آنچه را که برای آشتی دادن اعضای بدن از دستمان برمی‌آید انجام دهیم؟ آیا نمی‌توانیم دعا کنیم که روح رقابت کودکانه از بین برود؟ و همچنین حسادت بین فرقه‌های مختلف و رقابت بین روحانیون و خادمین کلیسا هنگامی که در پای صلیب زانو می‌زنیم از میان ما رخت بربندد؟ اگر چنین رفتاری داشته باشیم برکتی عظیم خواهیم یافت و به راستی فرزندان خدا خوانده خواهیم شد.

۸- «خوشا بحال زحمتکشان برای عدالت، زیرا مکلوت آسمان از آن ایشان است. خوشحال باشید چون شما را فحش گویند و جفا رسانند و به خاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه گویند. خوش باشید و شادی عظیم نمایید، زیرا اجر شما در آسمان عظیم است، زیرا به همین طور به انبیای قبل از شما جفا می‌رسانیدند» (متی ۵: ۱۰- ۱۲).

بعضی ممکن است تصور کنند که اگر در پی یافتن و رسیدن به خوشا بحال‌هایی باشند که مسیح از آنها صحبت کرد، همچنین با خوشرفتاری مردم نیز روبرو خواهند شد، ولی این امر خلاف حقیقت می‌باشد. عیسی کاملا آنچه را که موعظه می‌کرد انجام می‌داد. در عین حال او به هر جا می‌رفت خصومت سران مذهبی را برمی‌انگیخت. جهان، خاصان خود را دوست دارد و به کسانی که بر طبق اصول مسیح که در موعظه سر کوه بیان کرد زندگی می‌کنند، چیزی عطا نمی‌کند. هنگامی که عیسی زن گناهکار را بخشید، فریسیان از این امر خشمگین شدند. وقتی او به مردم گفت که برای خوراک فانی کار نکنند، بلکه در پی خوراکی باشند که تا حیات جاودان باقی است، آنها گفته او را درک نکردند و او را ترک نمودند (یوحنا ۶: ۲۷و ۶۰). هنگامی که او در باره برکات مسکینان در روح سخن گفت از سوی مردم تحسین نشد، زیرا مردم ملکوت را بسیار پرجلال تصور می‌کردند. حتی رسولان نیز بر این باور بودند و هنگامی که یهودای اسخریوطی متوجه این امر شد، مسیح را به سی پاره نقره تسلیم نمود.

دنیا تقدس را گرامی نمی‌دارد، دنیا مذهب را خواهد پذیرفت، اما کسی که پیام حیات را موعظه کند، به وسیله انسان‌های عصر خویش مورد تمسخر قرار خواهد گرفت. به او خواهند گفت که معیارهای اخلاقی تغییر یافته‌اند. کسانی که به چنین اصولی معتقد باشند تحقیر خواهند شد. آنها ترک دنیا، اشخاصی دارای افکار متحجر و کسانی که از گردش زمانه عقب مانده‌اند قلمداد خواهند شد. به محض اینکه شخصی شروع به اطاعت از احکام عیسی می‌کند این سؤال ذهن او را مشغول می‌سازد، برای اینکه هر چه بیشتر مؤثر واقع شود چه باید بکند؟ آیا برای کمک به انسان‌ها باید شبیه آنها شود؟ خیر. اگر کسی بخواهد به انسان‌ها کمک کند نیازی نیست که با آنها هم‌شکل شود. هدف از کمک به انسان‌ها بالا بردن ارج اجتماعی آنها نیست، بلکه این است که به مشابهت عیسی درآیند. دیگران ممکن است برای مدتی او را مسخره کنند، اما هنگامی که روز بلا آمد، آنها نه به سوی کسی که نوعی اخلاقیات دنیوی را موعظه می‌کند، بلکه به سوی کسی که حقیقت را نزد خود دارد، خواهند آمد. مسیح نشان داد که انجیل او به علت تضاد شدیدی که با دنیا دارد، جلب توجه خواهد کرد. این معنای استعاره‌ای است که در پی خوشا بحال‌ها آمد. «شما نمک جهان هستید، لیکن اگر نمک فاسد گردد به کدام چیز باز نمکین گردد دیگر مصرفی ندارد جز آنکه بیرون افکنده پایمال مردم شود» (متی ۵: ۱۳).

نمکی که طعم خود را از دست داده باشد ارزشی ندارد. شاگردان می‌توانستند این موضوع را درک کنند. بسیاری از ماهی‌هایی که آنها صید می‌کردند برای صادر کردن بود. به این ماهی‌ها برای جلوگیری از فاسد شدن نمک زده می‌شد. عیسی فرمود که مسیحیان نمک جهانند. چقدر جهان از درک این حقیقت قاصر است که تا چه اندازه به کسانی که این چنین حقیرشان می‌شمارد مدیون می‌باشد. اگر به خاطر مسیحیان نبود جهان به واسطه انحطاط خود نابود می‌گشت. ۱۶۵۰ سال پس از حضرت آدم دنیای زمان نوح می‌بایست بر اثر طوفان نابود می‌گشت. ۴۵۰ سال پس از آن شهرهای سدوم و عموره نابود شدند. ۴۵۰ سال بعد ساکنان سرزمین کنعان به علت فساد اخلاقی وحشتناکشان از بین رفتند،اما حال، تقریبا ۲۰۰۰ سال گذشته است و خداوند به ملت‌ها اجازه داده تا هر یک به طریق خود بروند. مسیحیت هر چند ضعیف و حقیر به نظر می‌رسیده، ولی نمکی بوده است که جهان را از داوری عظیمی که برای آن مقدر می‌باشد حفظ نموده است، ولی اگر کلیسا از جهان برداشته شود، می‌توانیم در انتظار داوری خدا با همان شدتی که در مکاشفه بیان شده است، باشیم.

چه چیز به اندازه اعتراف بیهوده به یک مذهب بی‌معنی می‌باشد؟ نمک اگر خاصیت خود را از دست بدهد، بدون فایده خواهد بود و باید بیرون افکنده و پایمال مردم بشود. مسیح به کلیسای لاودکیه گفت: «اعمال تو را می‌دانم که نه سرد و نه گرم هستی. کاش که سردی بود یا گرم. لهذا چون فاتر هستی یعنی نه گرم و نه سرد تو را از دهان خود قی خواهم نمود» (مکاشفه ۳: ۱۵- ۱۶). «شما نور عالمید. شهری که بر کوهی بنا شود پنهان کرد و چراغ را نمی‌افروزند تا آن را زیر پیمانه نهند، بلکه تا بر چراغداران بگذارند آنگاه به همه کسانی که در خانه باشند روشنایی می‌بخشد. همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده پدر شما را که نیکوی شما را دیده پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند» (متی ۵: ۱۴- ۱۶).

تعلیم با همه تعالیمی که قبل یا بعد از او داده شد فرق اسای دارد. مسیح گفت تا شخصی از سر نو مولود نگردد وارد ملکوت آسمان گردد و این آئینی است که انکار نفس را طلب می‌کند و ممکن است پیروان زیادی نداشته است، اما به وسیله کسانی که حقیقتا تولد تازه یافته‌اند بزرگترین انقلاب روحانی که جهان تا کنون به خود دیده است به وقوع می‌پیوندد. کلیسای قرون وسطی در حالی که تغییر و تحول عمیقی در درون انسان‌ها رخ نداده بود شروع به تعمید دادن آنها نمود و به تدریج قدرت خود را از دست داد و اگر امروز کلیسا، همچون کلیسا فاتر، برای اینکه بخواهد خودش را با جهان وفق دهد معیارهایش را پایین بیاورد، قدرت خود را از دست خواهد داد. قربانی کردن یک معیار به خاطر اکثریت خطایی فاحش است. خداوند عطا کند که کلیسا مزه نمکین خود را حفظ کند و هنگامی که ملت‌ها در ظلمت آن محنت عظیم غوطه‌ور شوند، آنگاه نور جهان و تنها نور حقیقی خواهد بود.

فصل دوم: تغییر شریعت موسی

آیا خدا در نوشتن شریعت که شامل پنج کتاب اول عهد عتیق می‌باشد به موسی الهام داد؟ و آیا همان خدا برای دادن شریعت فیض، عیسی را به جهان فرستاد؟ اگر چنین است پس باید بین این دو رابطه نزدیکی وجود داشته باشد. با این حال باید بین این دو تفاوتی بنیادین نیز دیده شود. عیسی فرمود که با وجود اینکه شریعت کهن موسی چنین و چنان می‌گفت او تغییراتی به وجود می‌آورد. بنابراین چه رابطه‌ای بین شریعت موسی و شریعت مسیح وجود دارد؟ در موعظه سر کوه، مسیح رابطه بین شریعت موسی و شریعت فیض را بیان کرد. او نشان داد که پیوستگی بین این دو وجود دارد (متی ۵: ۱۷- ۱۹) و شریعت نوین فیض، شریعت موسی را نابود نمی‌ساخت، بلکه جانشین آن می‌شد و به آن تحقق می‌بخشید. پیوستگی این دو به این شکل بیان شده است. «و گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم، بلکه تا تمام کنم، زیرا هر آینه به شما می‌گویم تا آسمان و زمین زائل نشود همزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زائل نخواهد شد تا همه واقع شود. پس هر که یکی از این احکام کوچکترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود، اما هر که به عمل آورد و تعلیم نماید او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد» (متی ۵: ۱۷- ۱۹).

اصول شریعت اشتباه نبود و بهترین قانونی بود که در آن شرایط و زمان خاص ممکن بود در نظر گرفته شود. شریعت عطا شده بود تا به یک مقصود خاص تحقق بخشد و تا آسمان و زمین زائل نشوند شریعت زائل نخواهد شد. هنگامی که ما این موضوع را مفصل‌تر بررسی کنیم خواهیم دید که هر اصلی که در عهد عتیق یافت می‌شود در عهد جدید تحقق می‌یابد. عهد عتیق در خود، عهد جدید را مستتر دارد و عهد جدید مکاشفه عهد عتیق است. آیا در مورد قوانین اخلاقی نیز چنین است، وقتی که ما ده فرمان را با موعظه سر کوه مقایسه می‌کنیم که اولی در دومی تحقق می‌یابد. در مورد مراسم چطور؟ هنگامی که ما ظواهر و قوانین حاکم بر لاویان را مورد بررسی قرار می‌دهیم متوجه می‌شویم که این اصول در عبرانیان تحقق یافته‌اند. اولی سایه و نمونه‌ای از دومی می‌باشد. شریعت موسی یک آموزشگاه تربیتی بود که انسان‌ها را برای شریعت فیض آماده می‌ساخت. اصول عهد عتیق کامل نبودند. آنها اراده خدا را برای یک مرحله خاص از تکامل انسان نشان می‌دهند و نباید مورد بی‌حرمتی و بی‌احترامی قرار گیرند. مردم معمولا هنگامی که با موضوع تازه‌ای برخورد می‌کنند نخستین عکس‌العملشان این است که به انتقاد از عقیده‌ای می‌پردازند که قبلا به آن معتقد بودند. بنابراین خداوند هشدار داد اگر کسی به قصد اینکه لطمه‌ای به شریعت وارد سازد با آن برخورد کند در ملکوت کمترین مقام را خواهد داشت.

عیسی سپس هر چه بیشتر به توضیح این مطلب پرداخت که شریعت ناکامل است و چیز دیگری باید جانشین آن شود. «زیرا به شما می‌گویم تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد» (متی ۵: ۲۰). تنها انجام مراسم ظاهری شریعت کافی نبود. کاتبان و فریسیان همه حقایق عمیق شریعت و کتب انبیا را نادیده گرفته و وظایف مذهبی خود را تنها در انجام مراسم ظاهری محدود کرده بودند. این رویه هیچ تأثیری در تغییر طبیعت جسمانی آنها نداشت و از آن ریا و عادل شمردن خود نتیجه می‌شد. تعلیم و خدمت مسیح ریشه در عهد عتیق داشت و با آن سازگار بود، ولی در عین حال برتر از آن بود و تحقق را ممکن می‌ساخت. به عبارت دیگر شریعت موسی تا آنجا که ممکن بود مورد استفاده قرار گرفته و امکانات آن دیگر قادر به برآوردن نیازها نبودند. آنچه مسیح می‌خواست انجام دهد آن بود که چیزی تازه به انسان‌ها بدهد. شریعت موسی هر چند به خودی خود خوب بود، ولی فاقد آن عامل نیرومندی بود که تحقق آن را ممکن می‌ساخت. چیزی افزون‌تر بر آن مورد نیاز بود و مسیح آن چشمه‌ای بود که از او این قدرت جاری می‌شد. شریعت موسی تنها به عمل انجام شده توجه داشت. در حالی که شریعت مسیح به انگیزه‌ای در قلب انسان که در ورای آن عمل انجام شده قرار داشت توجه می‌کرد. حال ما این نکته را بررسی خواهیم نمود.

«شنیده‌اید که به اولین گفته شده است قتل مکن و هر که قتل کند سزاوار حکم شود. لیکن من به شما می‌گویم هر که به برادر خود بی‌سبب خشم گیرد مستوجب حکم باشد و هر که برادر خود را راقا گوید مستوجب قصاص باشد و هر که احمق گوید مستحق آتش جهنم بود» (متی ۵: ۲۱- ۲۲). در اینجا خداوند یک ملاک و معیار کلی در مورد گناه

ارائه می‌دهد. او توجه اصلی را معطوف به عمل قتل نمی‌کند که البته باید مورد مجازات قرار گیرد و کسی که مرتکب جرم آدم‌کشی شود جایی در ملکوت آسمان ندارد. مسیح در وهله اول به آنچه که در قلب انسان انجام می‌گیرد توجه دارد، که از آن عمل قتل در نهایت نتیجه می‌شود. در شریعت مسیح خشم شرارت‌آمیز و برخورد بدخواهانه در قلب انسان با آدم‌کشی برابر است. به عبارت دیگر گناهانی که در قلب ما وجود دارند ما را به سوی حالتی سوق می‌دهند که به خود عمل منجر می‌شود، زیرا این گناهان، اگر در وجودمان باقی بمانند، ما را نابود خواهند کرد. خداوند سپس ادامه داد اگر کسی دریابد که بین او و یکی از برادرانش رابطه‌ای ناسالم وجود دارد، باید هدیه خود را بر مذبح گذارد و رفته با برادر خود آشتی کند. تخطی نسبت به یک برادر تأثیر بدی بر وجدان باقی می‌گذارد و باید بدون تأخیر آن را حل نمود. هر چند مسیح با یهودیان سخن می‌گفت، ولی سخنان او شامل همه در ملکوت جدید می‌گردد. ما نیز هنگامی که خداوند را به روح وراستی می‌پذیریم باید بدن‌های خود را بر مذبح خداوند به عنوان قربانی‌های روحانی بگذاریم (رومیان ۱۲: ۱- ۲)، بنابراین بسیار مهم است که رابطه صحیحی با برادرمان داشته باشیم.

قانونی علیه زنا

«شنیده‌اید که به اولین گفته شده است زنا مکن. لیکن من به شما می‌گویم هر کس به زنی نظر شهوت اندازد همان دم در دل خود با او زنا کرده است» (متی ۵: ۲۷- ۲۸). متوجه شدیم که مسیح تنفر را در قلب انسان با عمل قتل و نتایج وحشتناک آن برابر دانست. در مورد زنا نیز خداوند آن میل و خواهشی را که در قلب به شکل قصد از پیش طرح شده برای ارتکاب گناه درآمده است با عمل آشکار زنا یکی دانست. در این حالت یک مرد به زنی برای تحریک شهوات خود نظر می‌اندازد و تنها به خاطر اینکه فرصتی برای زنا کردن ندارد یا از عواقب آن می‌هراسد از انجام آن خودداری می‌کند. قصد انجام گناه یا تحریک شدن به منظور به عمل آوردنش در نظر خداوند به اندازه انجام عملی آن، گناه محسوب می‌شود. به همین دلیل مسیح تأکید می‌کرد که انسان‌ها گام‌های ضروری برای تسلط بر نفس بردارند تا آنها را از ارتکاب به گناه باز دارد.

«پس اگر چشم راستت تو را بلغزاند قلعش کن و از خود دور انداز، زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت تباه گردد از آنکه تمام بدنت در جهنم افکنده شود و اگر دست راستت تو را بلغزاند قلعش کن و از خود دور انداز، زیرا تو را مفیدتر آن است که عضوی از اعضای تو نابود شود از آنکه کل جسدت در دوزخ افکنده شود» (متی ۵: ۲۹- ۳۰). به عبارتی دیگر اگر عضوی ناسالم از بدنمان، اساس حیاتمان را مورد تهدید قرار دهد بهتر است که این عضو نابود شود. بهتر است از هر آنچه ما را دچار وسوسه می‌سازد، بگریزیم. هر چند نمی‌توان این استعاره را کاملا به شکلی تحت‌الفظی پذیرفت، ولی موارد صدق بسیاری پیدا می‌کند. آیا بعضی از لذت‌های دنیوی برای مسیحیانی که خود را وقف خداوند کرده‌اند مجاز می‌باشد و می‌توان مشغول شدن با آنها را توجیه نمود؟ می‌توانیم یک فهرست طولانی از این لذت‌ها تهیه نماییم. موضوع این است که این اعمال چه تأثیری بر ما می‌گذارد؟ ممکن است بعضی از آنها کاملا بی‌ضرر به نظر برسند. عیسی فرمود که انسان بهتر است ناقص وارد حیات شود تا اینکه همه حیات را به دست آورد، ولی یک مرگ اخلاقی در انتظار او باشد. به عبارت دیگر اگر تسلط خودمان را در مورد مسایلی که مشروع به نظر می‌رسند از دست بدهیم، رهایی از آنها لازم می‌شود. برای به دست آوردن بهترین‌ها قربانی بهتر از طبیعت فرومایه‌مان وجود ندارد.

قانون طلاق

«و گفته شده است هر که از زن خود مفارقت جوید طلاق نامه بدو دهد، لیکن من به شما می‌گویم هر کس به غیر علت زنا زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او می‌باشد و هر که زن مطلقه را نکاح کند زنا کرده باشد» (متی ۵: ۳۱- ۳۲). در شریعت کهن یهود طلاق مجاز شمرده می‌شد: «چون کسی زنی گرفته به نکاح خود درآورد اگر در نظر او پسند نیاید از اینکه چیزی ناشایسته در او بیابد آنگاه طلاق نامه نوشته به دستش دهد و او را از خانه‌اش رها کند و از خانه او روانه شده برود زن دیگری شود» (تثنیه ۲۴: ۱- ۲). طبق این قانون شریعت موسی یهودیان در امر طلاق و ازدواج مجدد آزادی کامل داشتند. در متی (۱۹: ۳- ۹) عیسی توضیح داد که چرا موسی به فرزندان اسرائیل اجازه داد که همسران خود را رها کنند. این به خاطر سنگدلی ایشان بود. به علت پایین بودن سطح روحانیت آنان، وضعیتی به وجود می‌آمد که زندگی مشترک زن و مرد را ناممکن می‌ساخت. تحت چنین شرایطی کاری به جز صدور اجازه برای چنین عملی نمی‌شد انجام داد. هر چند طلاق و ازدواج مجدد برخلاف هدف اصلی خدا بود. «لیکن از ابتدا چنین نبود»، اما عیسی آمد تا با منسوخ نمودن امر طلاق مسأله را به شکل صحیحی حل کند.

با وجود همه سؤالاتی که وجود دارند، به هر حال، کلیسای مسیح باید در مقابل طلاق و ازدواج مجدد بایستد. به جز در یک مورد استثنا که عیسی به آن اشاره نمود یعنی زنا. در واقع، به جز در مورد زنا، در حالتی نیز که یکی از زوج‌ها بمیرد، شخص دیگر می‌تواند مجددا ازدواج کند. زنا سزاوار کیفر مرگ بود و هر چند شخصی که مرتکب زنا می‌شد ممکن بود از کیفر بگریزد، در نظر خداوند او باید در برابر گناهانش حساب پس می‌داد و مجازات مرگ در موردش اجرا می‌شد. فقط این استثنا و نه امر و نهی‌های دیگر اجازه ازدواج مجدد به شخص بی‌گناه را می‌دهد که به علت زنا همسر خود را طلاق داده است. با در نظر گرفتن این استثنا مشخص می‌شود که کلیسای مسیح نمی‌تواند طلاق و ازدواج مجدد را تأیید کند.

قانون در مورد سوگند خوردن

«باز شنیده‌اید که به اولین گفته شده است که قسم دروغ مخور، بلکه قسم‌های خود را به خداوند وفا کن. لیکن من به شما می‌گویم هرگز قسم مخورید نه به آسمان که عرش خداست و نه به زمین که پای‌انداز او است و نه به اورشلیم، زیرا که شهر پادشاه عظیم است و نه به سر خود قسم یاد کن، زیرا که مویی را سفید یا سیاه نمی‌توانی کرد، بلکه سخن شما بلی، بلی و نی، نی باشد، زیرا که زیاده بر این از شریر است» (متی ۵: ۳۳- ۳۷). حکم سوم در ده فرمان و بخش‌های دیگری نیز در عهد عتیق به انسان حکم می‌کرد که تنها به اسم یهوه قسم بخورد و در انجام دادن سوگند و نذر خود جد و جهد کند. (به پیدایش ۲۸: ۲۰، تثنیه ۶: ۱۳، عاموس ۸: ۱۴ رجوع شود). مسیح این دستور را اصلاح نمود و مفهوم عمیق‌تری به آن داد.

این مهم است که ماهیت یک سوگند را درک کنیم. هنگامی که سوگندی ادا می‌شود شخص به این حقیقت اذعان می‌کند که خداوند حضور دارد و به برکت خداوند در زندگی او در صورتی که وی حقیقت را بگوید، اعتقاد دارد، ولی آیا خداوند فقط در موقعیت‌های خاص حضور دارد؟ پولس می‌گوید: «زیرا که در او زندگی و حرکت و وجود داریم». عیسی این حقیقت را نشان داد که خدا در همه جا حضور دارد، در آسمان‌ها، بر زمین و در اورشلیم. اگر این موضوع حقیقت دارد پس چرا انسان‌ها در موقعیت‌های خاصی پی به حضور خدا می‌برند و حقیقت را می‌گویند؟ یک یهودی سوگند دروغ ادا می‌کرد، ولی در مورد سخنان نادرستی که در مواقع دیگر می‌گفت نمی‌اندیشید. عیسی برای حل همه آن مجادلاتی که با ادای سوگند حل می‌شدند، موضوع را به شکلی نوین مطرح نمود. یعقوب حواری حکم خداوند را مجددا تکرار می‌کند. «لکن اول همه ای برادران من قسم مخورید نه به آسمان و نه به زمین و نه به هیچ سوگند دیگر، بلکه بلی شما بلی باشد و نی شما نی مبادا در تحکم بیفتید» (یعقوب ۵: ۱۲).

ما در روزهایی زندگی می‌کنیم که انسان‌ها ارزشی برای سخنانشان قائل نیستند. این وضع را بر اثر فقدان راستی و درستی که از نزول سطح روحانیت کلیسا نتیجه می‌شود، ناشی شده است. ممکن است سؤال شود آیا هر سوگندی، مانند آن سوگندی که در دادگاه ادا می‌شود برای یک مسیحی منع شده است؟ باید به این موضوع توجه داشته باشیم که خود خداوند در موردی که از سوی کاهن اعظم مجبور شد قسم بخورد به این امر رضا داد و به سوگند او پاسخ داد (متی ۲۶: ۶۳- ۶۴). پولس در موارد متعدد خداوند را به عنوان شاهد می‌گیرد. با در نظر گرفتن این موارد بسیار دشوار است که بگوییم یک مسیحی در یک دادگاه نمی‌تواند قسم بخورد. دلیل اینکه در دادگاه سوگند ادا می‌شود این است که در مکالمات روزمره انکار حقیقت امری عادی تلقی می‌شود. یک مسیحی واقعی همواره راستگو می‌باشد. انسانی که فکر می‌کند اگر او حقیقت را می‌گوید برای این است که به خاطر سوگندش موظف به این امر می‌باشد، با معیارهای مسیحی فاصله بسیار دارد.

فصل سوم: رفتار دشمنان

قانون انتقام

«شنیده‌اید که گفته شده است چشمی به چشمی و دندانی به دندانی، لیکن من به شما می‌گویم با شریر مقاومت مکنید بلکه هر که به رخساره راست تو طپانچه زند دیگری را نیز به سوی او بگردان و اگر کسی خواهد با تو دعوی کند و قبای تو را بگیرد عبای خود را نیز بدو واگذار و هرگاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد دو میل همراه او برو. هر کس از تو سؤال کند بدو ببخش و از کسی که قرض از تو خواهد روی خود را مگردان» (متی ۵: ۳۸- ۴۲). عیسی خداوند سه حکم از ده فرمان را مورد بررسی قرار داد، به جنبه‌های دیگری از شریعت پرداخت و احکامی را نیز مشکل‌تر و عمیق‌تر نمود و آنها را به عنوان معیارهای اخلاقی عهد جدید مطرح کرد. در شریعت موسی، انتقام در بعضی موارد مجاز شمرده می‌شد و به قصاص دقیق منتهی می‌گشت. شریعت در خروج ۲۱: ۲۴- ۲۵ چنین حکم می‌کند. «و چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان و دست به عوض دست و پا به عوض پا و داغ به عوض داغ و زخم به عوض زخم و لطمه به عوض لطمه».

در اینجا متوجه می‌شویم که شریعت موسی در نقش کنترل کننده غرایز انسانی عمل می‌کند. روحیه انتقام‌جو در پی صدمه زدن به دشمن تا حد ممکن می‌باشد و انسان ددمنش نه تنها در پی کشتن شخصی که خطایی نسبت به او مرتکب شده است برمی‌آید، بلکه سعی می‌کند تا همسر و خانواده او را نیز نابود کند. عهد عتیق از چنین بربریتی جلوگیری می‌کند و برای آن محدودیت به وجود می‌آورد. شریعت موسی به عنوان یک داور یا مأمور اجرایی انجام وظیفه می‌کند شریعت می‌گوید: «آیا چشمی درآورده شده است؟ بسیار خوب، بنابراین باید چشمی در مقابل درآورده شود، اما بیشتر از این جایز نیست». شریعت موسی با محدود نمودن عمل می‌کرد. تمایلات وحشیانه انسان‌ها به وسیله شریعت موسی تحت انقیاد درمی‌آمد تا زمانی که تحت تربیت شریعت مسیح قرار گیرد، اما مسیح آمد و فرمود که یک رفتار بد تنها می‌تواند فرصتی برای نمایان شدن خشم و شرارت باشد. عیسی چیزی بیشتر از میانه‌روی طلب می‌نمود. او خواهان نفی خویشتن بود.

این مهم است که این اصول شریعت مسیح را در مورد انتقام درک کنیم. در ما این گرایش وجود دارد که هنگامی که می‌بینیم شخصی اشتباهی را مرتکب می‌شود، فکر می‌کنیم آن شخص در مقابل اشتباهی که مرتکب شده است باید رنجی را متحمل شود، اما در مورد خودمان به علت خودخواهی و نفع‌طلبی چنین نمی‌اندیشیم. خداوند انتقام شخصی را شدیدا منع نموده و می‌فرماید: «انتقام از آن من است من جزا خواهم داد» (رومیان ۱۲: ۱۹). به عبارت دیگر او حق اجرا کردن عدالت در مورد ما را بر عهده می‌گیرد، که این حق در شریعت موسی به کسی که انتقام خون ریخته شده را می‌گرفت اعطا شده بود. در شریعت فیض «خشم انسان عدالت خدا را به عمل نمی‌آورد». عیسی خداوند برخلاف شریعت خویش عمل نمی‌کرد. بارها او بی‌عدالتی مردم را نسبت به خویش تحمل نمود در حالی که می‌توانست در برابر این بی‌عدالتی‌ها بایستد.

برای مثال دو شاهد دروغینی را در نظر بگیرید که سخنان او را تحریف کردند. او هرگز چنانکه در مرقس ۱۴: ۵۸ مکتوب است نگفته بود. «ما شنیده‌ایم که او می‌گفت من این هیکل ساخته شده به دست را خراب می‌کنم و در سه روز دیگری را ناساخته شده به دست بنا می‌کنم». او سخنی شبیه به این گفته بود، اما منظورش به کلی با این بیان متفاوت بود. «این قدس را خراب کنید که در سه روز آن را بر پا خواهم نمود» (یوحنا ۲: ۱۹). عیسی وجدان بسیار حساسی داشت و هنگامی که می‌شنید سخنانش چگونه در حضور مردمی که بسیاری از آنان به او اعتقاد داشتند، اینچنین دروغین و تحریف شده جلوه داده می‌شود محاکمه برای او بسیار سخت می‌گشت. با وجود این «چون او را دشنام می‌دادند و دشنام پس نمی‌داد و چون عذاب می‌کشید تهدید نمی‌نمود، بلکه خویشتن را به داور عادل تسلیم کرد» (اول پطرس ۲: ۲۳).

ما وظیفه دیگری نیز داریم که به آن عمل کنیم و آن هنگامی است که احساسات شخصی ما شدیدا جریحه‌دار شوند. این وظیفه دوم را شاید نتوان با اولی مقایسه نمود، ولی چنین نیست و این وظیفه نیز مهم می‌باشد. هنگامی که برادری

نسبت به ما خطایی مرتکب می‌شود عیسی به ما نمی‌گوید که باید در مورد آن بی‌توجه باشیم. قدم‌های ضروری وجود دارند که باید برداشته شوند. «و اگر برادرت به تو گناه کرده باشد برو او را در میان خود و او در خلوت الزام کن هر گاه سخن تو را گوش گرفت برادر خود را یافتی و اگر نشنود یک یا دو نفر دیگر با خود بردار تا از زبان دو یا سه شاهد هر سخنی ثابت شود و اگر سخن ایشان را رد کند به کلیسا بگو و اگر کلیسا را قبول نکند در نزد تو مثل خارجی یا باجگیر باشد» (متی ۱۸: ۱۵- ۱۷).

بنابراین در محکمه هنگامی که عیسی را زدند او به این عمل اعتراض کرد (یوحنا ۱۸: ۲۲- ۲۳)، همچنین پولس نیز هنگامی که در برابر تخت داوری ایستاده بود و با او عادلانه رفتار نمی‌شد، خواستار اجرای عدالت گشت. «پولس گفت در محکمه قیصر ایستاده‌ام که در آنجا می‌باید محاکمه من بشود، به یهود هیچ ظلمی نکرده‌ام چنانکه تو نیز نیکو می‌دانی، پس هر گاه ظلمی یا عملی مستوجب قتل کرده باشم از مردن دریغ ندارم، لیکن اگر هیچ یک از شکایت‌هایی که اینها برای من می‌آورند اصلی ندارد کسی نمی‌تواند مرا به ایشان سپارد. به قیصر رفع دعوی می‌کنم» (اعمال رسولان ۲۵: ۱۰- ۱۱) این بدیهی است که این وظیفه ما است که برای عدالت اجتماعی بایستیم، اما این امر باید هنگامی انجام شود که احساسات شخصی ما مطیع اراده خدا شود و غریزه انتقام‌جویی تحت انقیاد دربیاید.

این بسیار ضروری است که ما احساساتمان را که به شکلی در ارتباط با برادرمان می‌باشد مورد بررسی قرار دهیم. در یک مورد گفتیم: «اگر کسی بخواهد... کت تو را از تو بگیرد، ردایت را نیز به او واگذار کن»، اما اصل دیگری نیز وجود دارد که باید به آن عمل نمود. «اگر برادرت به تو گناه کرده باشد برو و او را الزام کن». و موضوع را تا نتایج نهایی آن دنبال کن. ما می‌بینیم که در موقعیت‌های مختلف، رفتارهای گوناگون و مناسبی را باید در پیش گرفت. اغلب اختلافات هنگامی بروز می‌کنند که برخورد و کشمکش بین خواسته‌ها به وجود می‌آید. هر چند ممکن است شخص مقابل واضحا اشتباه کند، ولی شرایط چنانند که اثبات آن به سادگی ممکن نیست. با وجود آنکه ادعای شخص بسیار نامعقول می‌باشد، ولی واقعیت‌ها نمی‌توانند یک دلیل قانع کننده، به شکلی که در مراجع قضایی عرضه می‌شود، برای رد آن ارائه کنند. در اینجا فرصتی برای طفره رفتن و تجاهل، صحنه سازی، شهادت دروغ و اعمال زشت بسیار دیگر فراهم می‌شود و با دنبال نمودن موضوع هیچ نتیجه خوبی به دست نخواهد آمد. اگر چنین شخصی هم کت و هم ردایمان را از ما طلبید بهتر است هر دو را به او واگذاریم.

در حالتی که به ما تهمت و افترایی زده می‌شود نیز وسوسه تلافی نمودن همواره وجود دارد، اما در مقابل، پاسخگویی و افترای مجدد می‌تواند به غیظ و تلخی بینجامد و قبل از آنکه چیزی را تصحیح کند به خرابی بیشتر منجر گردد. بهتر است موضوع را به همان شکل رها کنیم. اگر ما در پی دفاع از خودمان در چنین شرایطی باشیم، خداوند اجازه خواهد داد که به رویه‌مان ادامه دهیم، اما اگر مشکلمان را در دست‌های خدا قرار دهیم، او به موقع خود بی‌گناهی ما را ثابت خواهد نمود. ما باید خودمان را انکار کنیم و رخسار دیگر خود را نیز به زننده بسپاریم، همچنین مورد دادخواهی و شکایت نیز وجود دارد. پولس صریحا ایمانداران را از اینکه یکدیگر را تحت پیگرد قانونی قرار دهند منع می‌کند. بهتر است که خارج از دادگاه رفع دعوی شود. بهتر است که انسان مغبون گردد تا اینکه موضوع مورد مرافعه‌ای را که مربوط به مسیحیت می‌باشد به دادگاه بکشاند. همچنین موارد مرافعه‌ای نیز می‌توانند وجود داشته باشند که اجتماع ایمانداران از وجود شخص شریری در عذاب باشند. مطمئنا در مورد کسی که در پی فریب دادن قوم خدا می‌باشد صلاح در این است که دفاع از منافع شخص بی‌گناه به عهده دادگاه‌های رسمی کشور قرار گیرد.

قانون بخشیدن به دشمنان

«هر که از تو سؤال کند بدو بده و هر که مال تو را گیرد از او باز مخواه» (لوقا ۶: ۳۰). چنانکه مشاهده کردیم وظیفه ما گاهی این است که در برابر یک دزد عکس‌العمل نشان بدهیم. با این حال ممکن است مواردی باشند که باید از ضرر خود چشم پوشی کنیم. همچنین اگر برای بار اول با شخص متجاوزی رو به رو می‌شویم در صورت امکان باید فرصتی را به او عطا کنیم. «خوشا بحال رحم کنندگان، زیرا برایشان رحم کرده خواهد شد» گاهی دادگاه حکم خود را علیه شخصی صادر می‌کند، با این وجود مهربانی نسبت به او و هنگامی که از کیفر خود در عذاب است، می‌تواند نتیجه خوبی ببار آورد. گاهی مسیحیان با مشکل برادری روبرو می‌شوند که به خود اجازه می‌دهد تا درآمدی را که متعلق به خودش نیست به جیب خودش بریزد. آنها چه باید بکنند؟ در بعضی موارد نباید دست به عملی زد و باید شخصی را که از حس اطمینان دیگران نسبت به خودش سؤاستفاده کرده و به جمع آوری درآمد نامشروع می‌پردازد، به حال

خود گذاشت. این کاری بود که عیسی با یهودای اسخریوطی انجام داد (یوحنا ۱۲: ۶). با این حال شخص ممکن است سعی کند راه حل دوستانه‌ای بیابد. به ناچار نباید سخنی گفت و شخص متضرر شده کار بهتر از این نمی‌تواند انجام دهد که به آن شخص، فرصتی دیگر برای تکرار خطایش عطا نکند.

«هر کس از تو سؤال کند بدو ببخش و از کسی که قرض از تو خواهد روی خود را مگردان» (متی ۵: ۴۲). در مورد نیازمندانی که از ما کمک می‌خواهند چه باید گفت؟ می‌دانیم مواقعی پیش می‌آید که کمک کردن به دیگران ضروری می‌باشد. برای انسان‌ها مصیبت‌هایی پیش می‌آید و این وظیفه ما است که به آنها مساعدت نموده و تا آنجا که ممکن است به آنها در بازیافتن طریق عادی زندگی یاری نماییم. این روش نادرست است که به هر کس که تقاضای کمک از ما می‌کند مساعدت نماییم. این موردی است که شخص باید در جستجوی هدایت الهی باشد اگر ما در این مواردی که یاری رساندنمان اشتباه است کمک کنیم آنگاه دیگر درآمدی نخواهیم داشت تا در مواقعی که واقعا نیاز وجود دارد به آن رسیدگی نماییم.

قانون دارایی و ثروت

«بدهید تا به شما داده شود، زیرا پیمانه نیکویی افشرده و جنبانیده و لبریز شده را در دامن شما خواهند گذارد، زیرا که به همان پیمانه که می‌پیمایید برای شما پیموده خواهد شد» (لوقا ۶: ۳۸). خداوند شریعت خاصی را در مورد دارایی کسانی که در بخشیدن گشاده دست هستند مقرر داشته است. «بدهید تا به شما داده شود». بخشیدن به هر حال باید با ایمان انجام شود و باید انگیزه صحیحی در این امر در میان باشد. اگر انگیزه کسی تنها کسب ثروت برای صرف کردن در شهوات خودش باشد، آنگاه نتایج وخیمی حاصل می‌شود. ما می‌بخشیم که بیابیم و آنگاه قادر باشیم مجددا ببخشیم. وعده خدا برای شخص بخشنده تنها وعده پاداش در جهان دیگر نیست. البته این را نیز شامل می‌شود، اما وعده خداوند در باره برکات در زمان حال سخن می‌گوید. «در دامان شما خواهند گذاشت». هر چند خداوند همیشه برکات را بلافاصله به ما برنمی‌گرداند. ممکن است آزمایشات گوناگونی پیش بیایند. فرزندان خدا باید این قابلیت را داشته باشند تا در هر دو نوع آزمایش، یعنی مصیبت یا موفقیت ایستادگی کند. در واقع برای بسیاری ایستادگی در برابر موفقیت و تمول از ایستادگی در برابر مصیبت دشوارتر می‌باشد (دوم تواریخ ۲۶: ۱۵- ۱۶)، ولی اگر امین باشیم خداوند ما را آنقدر برکت خواهد داد که ما نیز به نوبه خود عامل برکتی برای دیگران خواهیم بود.

ما نباید در بخشیدن به کسانی که هیچ حقی بر ما ندارند اکراه داشته باشیم. اگر ما فقط به دوستانمان ببخشیم چه جای تقدیر است؟ «آیا باج‌گیران چنین نمی‌کنند». به هر حال عقل ما باید در عمل بخشیدنمان سهمی داشته باشد. انسان‌ها بسیاری اوقات بدون چشمداشت و به عنوان صدقه بخشیده‌اند، ولی کار خداوند را نادیده گرفته‌اند. همچنین بعضی نیز پول خود را ذخیره می‌کنند، ولی پس از مرگشان خویشاوندان بی‌ایمانشان وارث ثروتی شده‌اند که با مشقت به دست آمده و آن را با ولخرجی‌هایی که هیچ ارتباطی به ملکوت خدا ندارد صرف می‌کنند. حاصل تلاش سال‌ها در دست‌های مسرف و ولخرجی قرار می‌گیرد که به هیچ وجه در اندیشه قدردانی از کسی به وجود آورنده این ثروت بوده نیست. اشخاصی که به آسانی می‌توانستند ثروت زمینیشان را با ثروت آسمانی مبادله کنند تنها پس از مرگ متوجه فریبی می‌شوند که سال‌ها در دام آن گرفتار بوده‌اند، اما افسوس که دیگر در آنجا قادر به انجام کاری نیستند.

رفتار با دشمنان

«شنیده‌اید که گفته شده است همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن، اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید و با آنانی که از شما نفرت کنند احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند، زیرا هر گاه آنانی را محبت نمایید که شما را محبت می‌نمایند چه اجر دارید آیا باج‌گیران چنین نمی‌کنند و هر گاه برادران خود را فقط سلام گویید چه فضیلت دارید آیا باج‌گیران چنین نمی‌کنند. پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است» (متی ۵: ۴۳- ۴۸). با وجود اینکه کلمات «شنیده‌اید که... با دشمن خود عداوت کن». عینا در شریعت وجود ندارد، ولی این کلمات بیانگر روحیه‌ای است که در فرزندان شریعت وجود داشت. در مزامیر ما با لغت‌هایی علیه دشمنان اسرائیل که دشمنان خداوند نیز بودند برخورد می‌کنیم. البته مزامیر در مورد محبت به دشمنان و امید به بازگشت و توبه آنان، پایین‌تر از معیارهای مسیحی قرار دارد. نباید از این امر متعجب شویم، زیرا عهد عتیق شریعت را مقدم

بر فیض و بخشش قرار می‌دهد. شرارت دشمنان اسرائیل مجازات عدالت الهی را می‌طلبد و گاهی نیز قوم اسرائیل به عنوان وسیله‌ای که این داوری را به مورد اجرا می‌گذاشت مورد استفاده قرار می‌گرفت.

با این وجود بخشش و محبت در عهد عتیق نیز وجود داشت. مقصود مسیح این بود که این بذرهای محبت را عیان نموده، بپروراند. بر طبق معیارهای مسیحیت ما دشمنانمان را نیز محبت می‌نماییم. تا زمانی که مسیح نیامده بود طبیعت انسانی آنقدر جسمانی بود که قادر به پذیرش این نوع رفتار نبود. تنها فرزند خدا به آن مفهوم انقلابی این قدرت را داشت که این نوع رفتار را ظاهر نماید و آن را در زندگی زنان و مردان عملی سازد. خدا ما را، هنگامی که دشمنان او بودیم به خاطر مسیح بخشید، بنابراین ما نیز خوانده شده‌ایم تا کسانی را که دشمنان ما هستند محبت نماییم. در محبت نمودن کسانی که از ما نفرت دارند و رفتارهای بی‌رحمانه نسبت به ما در پیش گرفته‌اند مسیحیت ما فوق همه فلسفه‌های گذشته و حال قرار می‌گیرد و مقامی منحصر به فرد در میان همه ادیان جهان می‌یابد.

باجگیران و گناهکاران نسبت به دوستان خود مهربان هستند. طبیعت انسان طبعا بر چنین چیزی حکم می‌کند، اما آنچه مسیح طلب می‌کند محرکی الهی برای این محبت مسیحی می‌باشد، اما در مقابل دشمنانمان که برای صدمه رساندن به ما توطئه می‌کنند و حتی محبتمان نسبت به آنان فرصتی برای آزار رساندن به ما تبدیل می‌شود، تنها یک قدرت ماورای‌طبیعی روحانی که منبع خود را نه از زمین، بلکه از آسمان به دست می‌آورد، برای ما حتی در چنین شرایطی این امکان را به وجود می‌آورد که با آنها به خوبی رفتار کنیم. اما عیسی فرمود: «پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است» (متی ۵: ۴۸). آیا چنین هدفی دست نیافتنی می‌نماید؟ اگر ما روح مسیح را داشته باشیم که در ما عمل کند، تحقق این هدف میسر خواهد بود. ما در برابر خود ابدیتی را پیش رو داریم و اگر در طریق درست گام برداریم، قطعا به هدف خواهیم رسید.

فصل چهارم: انگیزه‌ها و روحیه یک شاگرد مسیح

اصول موعظه سر کوه مسیح را نمی‌توان به کلماتی دقیق چنانکه در بیانیه یک حقوقدان وجود دارد تبدیل نمود. آنها را باید در روح محبت تفسیر نمود و به آنها عمل کرد. نه تنها عمل، بلکه انگیزه‌ای که در ماورای عمل وجود دارد عمیقا پیچیده و بغرنج می‌باشد. هیچ کس نمی‌تواند چنین سخنانی بگوید: «هر کس که به گونه راست تو زد، گونه دیگر را نیز به سوی او برگردان» یا «اگر کسی کتت را از تو گرفت، ردایت را نیز به او واگذار کن» و اگر این اصول را قوانینی انعطاف ناپذیر برای جامعه قرار دهیم بنیان‌های آن به لرزه درخواهند آمد. حتی عیسی در محاکمه خود هنگامی که یکی از خادمین کاهن اعظم او را زد، گونه دیگر خود را برنگرداند (یوحنا ۱۸: ۲۲)، اما این اصول رفتار باید جزئی از شخصیت ما بشود و بنا به اقتضای زمان و موقعیت، آن چنانکه عقل و حکمت به ما حکم می‌کند در رفتار ما متجلی شود. موضوع و مطلب مهم فصل ششم انجیل متی این است که یک تبعه ملکوت آسمان به عنوان بنیانی برای رفتار خود تنها خدا را در نظر دارد. او نه تمجید انسان‌ها، بلکه فقط تمجید خداوند را می‌جوید و آنچه او به عمل می‌آورد نه نسبت به انسان، بلکه نسبت به خدا می‌باشد. عیسی در هیچ کجا در پی پاداش بودن را محکوم نمی‌کند مگر اینکه به گونه‌ای غلط در پی آن باشیم. اگر اعمال خوب برای تمجید یافتن از انسان‌ها انجام داده شوند در آسمان پاداشی برای آنها نخواهد بود.

این یکی از اساسی‌ترین خصوصیات انسان می‌باشد که در ورای هر عملی انگیزه‌ای وجود داشته باشد. این امر هم در مورد انسان‌های خوب و هم بد صادق است. نخستین مسئله‌ای که قانون هنگام وقوع یک جنایت سعی می‌کند ثابت کند این است که چه انگیزه‌ای در ارتکاب آن جنایت وجود داشته است. قربانی نمودن بدون علت یا انگیزه بر طبق اصول کتاب مقدس نمی‌باشد. همچنان که چارلز گور در کتاب خود «موعظه سر کوه» این امر را به درستی چنین بیان کرده است: «ما نمی‌توانیم محبت نسبت به خدا را از میل به شاد بودن در او جدا سازیم. این تمایل یک جزو تفکیک ناپذیر از طبیعت انسانی ما است. ما می‌باید برای رضامندی، درک شدن و مورد تأیید قرار گرفتن اشتیاق داشته باشیم. مسئله این است که ما باید تحقق این امر را در جای درست آن یعنی در خداوند جستجو کنیم». اگر می‌خواهیم اصول رفتاری را که مورد تأیید مسیح بودند بررسی کنیم باید آنها را در سه شاخه از رفتارهای انسانی مورد توجه قرار دهیم که عبارتند از:

۱- وظیفه نسبت به خدا
۲- وظیفه نسبت به همسایه خود
۳- وظیفه نسبت به خویشتن. نخستین وظیفه در دعا و پرستش خداوند متجلی می‌شود.

دومین وظیفه در بخشایش ما نسبت به انسان‌ها ظاهر می‌شود و سومین وظیفه نیز در تسلط بر نفس و در مطیع نمودن جسم، یعنی به هنگام روزه تحقق می‌پذیرد. در هر حال ما باید در پی تأیید خداوند باشیم.

صدقه دادن

«زنهار عدالت خود را پیش مردم بجا میاورید تا شما را ببینند والا نزد پدر خود که در آسمان است اجری ندارید. پس چون صدقه دهی پیش خود کرنا منواز چنان که ریاکاران در کنایس و بازارها می‌کنند تا نزد مردم اکرام یابند هر آینه به شما می‌گویم اجر خود را یافته‌اید، بلکه تو چون صدقه دهی دست چپ تو از آنچه دست راستت می‌کند مطلع نشود» (متی ۶: ۱- ۳). در آیات فوق عیسی از یک استعاره استفاده می‌کند. ما نباید تصور کنیم که فریسیان در خیابان شیپوری را به صدا درمی‌آورند و کلمات «دست چپ تو از آنچه دست راست تو می‌کند مطلع نشود». به سادگی یک روش مجازی بیان حقیقت است و خداوند تظاهر را هنگام صدقه دادن منع می‌کند. آیا تنها هنگامی که مردم به ما می‌نگرند اعمال نیک انجام می‌دهیم؟ انگیزه ما در انجام این اعمال چیست؟ و این مسأله‌ای است که باید در مورد آن اندیشید که هنگامی که مردم را تشویق می‌کنیم تا صدقه دهند، آیا آنها را تشویق می‌کنیم برای امری خیر و نیکو، یا به علت انگیزه‌های جسمانی ببخشند؟ اگر ما انگیزه‌های شریرانه‌ای را به منظور اینکه مردم پول خود را ببخشند مورد استفاده قرار می‌دهیم، این امر برای کار خداوند و جلال او پسندیده نیست. «اما چون روزه دارید مانند ریاکاران ترشرو مباشید، زیرا که صورت خود را تغییر می‌دهند تا در نظر مردم روزه‌دار نمایند. هر آینه به شما می‌گویم اجر

خود را یافته‌اند، لیکن تو چون روزه‌داری سر خود را تدهین کن و روی خود را بشوی تا در نظر مردم روزه‌دار ننمایی، بلکه در حضور پدرت که در نهان است و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد» (متی ۶: ۱۶– ۱۸).

هنگامی که خداوند به ما حکم می‌کند که در خلوت دعا کنیم، دور از انظار صدقه بدهیم و روزه‌مان در نهان باشد، او به انگیزه توجه دارد. ما باید این تعالیم را در پرتو تعالیمی که او در جاهای دیگر داده است تفسیر کنیم. پولس در اول قرنتیان ۱۶: ۲ به ما می‌گوید که باید هدایایی به صورت گروهی جمع‌آوری شود. در متی ۱۸: ۱۹– ۲۰ خداوند به ما تعلیم می‌دهد که اعضای کلیسا باید با یکدیگر دعا کنند. در اعمال رسولان۱۳: ۱– ۲ ما رهبران کلیسای انطاکیه را می‌بینیم که به عنوان یک گروه با یکدیگر روزه گرفته و دعا می‌کنند. این مسخره است که تصور کنیم مسیح علیه پرستش دسته جمعی که به وسیله کلیسا به عنوان یک بدن انجام می‌گیرد، سخن بگوید. هنگامی که قوم خدا به عنوان اعضای یک بدن با یکدیگر دعا می‌کنند یک حس مسؤولیت مشترک در بین آنها به وجود می‌آید. سفیهانه خواهد بود که سخنان خداوندمان را به عنوان سخنانی سرزنش‌آمیز بر علیه روزه، دعا و صدقه دادن مشترک و گروهی تفسیر کنیم. با این حال روزه در یک دید کلی‌تر، مسئله‌ای است که بین شخص و خدا وجود دارد. قصد مهم از نگاه داشتن روزه این است که بدن را تحت نظارت روح قرار دهیم. از آنجا که بدن این تمایل را دارد تا بر ما حاکم باشد، بنابراین لازم است گاهگاهی آن را به وسیله روزه مطیع روح بگردانیم.

تعلق نداشتن به جهان

مطلب اساسی باب ششم انجیل متی این است که انگیزه اعمال ما باید این باشد که تأیید الهی را به دست آوریم. یک مسیحی تنها یک ارباب دارد و آن هم خدا است. این امر ما را از اضطرابات زندگی رهایی کامل می‌بخشد. از آن جهت که انگیزه‌های ما تنها خدا را در نظر دارند ما در پی این نیستیم که مال و منال در این جهان ذخیره کنیم که زنگ می‌زنند و دچار فساد و نابودی می‌گردند. «گنج‌ها برای خود بر زمین نیندوزید جایی که بید و زنگ زیان می‌رسانند و جایی که دزدان نقب می‌زنند و دزدی می‌نمایند، بلکه گنج‌ها به جهت خود در آسمان بیندوزید جایی که بید و زنگ زیان نمی‌رسانند و جایی که دزدان نقب نمی‌زنند و دزدی نمی‌کنند، زیرا هر جا گنج تو است دل تو نیز در آنجا خواهد بود» (متی ۶: ۱۹– ۲۱).

می‌دانیم که در این دنیا اشخاص متقلب بسیاری وجود دارند. کسی که در پی اندوختن ثروت این جهان است باید قدم‌هایی را نیز در جهت حفظ آن در برابر دزدی بردارد. هرگز زمانی وجود نداشته است که جامعه قادر به حفاظت کامل خود در برابر این مسئله بوده باشد. دزدها امروزه نیز در دزدی و سرقت آنچه متعلق به آنان نیست موفق می‌شوند. علاوه بر این بید و زنگ و دیگر عوامل فساد نیز بلاانقطاع در کار نابودی و فاسد کردن گنج‌های انسان‌ها می‌باشند. چه بر سر ثروت‌هایی آمد که در زمان مسیح مردم بر سر آنها جنگیدند و جان خود را فدا کردند؟ آنها مدت‌ها قبل از بین رفته و در میان لایه‌های خاک و سنگ قرون گذشته مدفون گشته‌اند. آنچه باقی مانده است آثار باستانی می‌باشد، سنگ‌های شکسته‌ای که نشانه‌های ادواری پایان یافته‌اند. حتی عجایب هفتگانه جهان (به استثنای اهرام ثلاثه) همه نابود گشته‌اند. پس چرا انسان‌ها باید زندگی خود را صرف به دست آوردن چنین چیزهایی کنند؟

از سوی دیگر عیسی می‌فرماید که برای خود گنج‌ها در آسمان ذخیره کنید. ذخیره کردن گنج در آسمان چه معنایی دارد؟ آیا به معنای محبت نمودن به خاطر مسیح، نجات دادن یک نفر از گمراهی، دعای ما برای برقراری ملکوت خدا و هدایای ما برای خدمات بشارتی نمی‌باشد؟ اینها طرقی برای ذخیره نمودن گنج در آسمان می‌باشند. همه این تلاش‌ها که ممکن است در ظاهر تلف کردن وقت به نظر رسد حقیقتا گنج‌هایی در آسمان برای ما ذخیره می‌کنند. بیایید خودمان را فریب ندهیم. هیچ معنایی ندارد اگر بگوییم خداوند را محبت می‌کنیم در حالی که اعمالمان سخنانمان را نقض می‌کنند. عیسی یک ملاک حقیقی برای سنجیدن محبتمان نسبت به خدا در اختیارمان گذاشته است. عیسی فرمود: «هر جا گنج تو است دل تو نیز در آنجا خواهد بود». اگر ثروت کسی در دنیا و در اعمالش و در شهرت و محبوبیت و جذابیت‌هایش باشد، بنابراین دل او نیز در آنجا خواهد بود.

هیچ کس نمی‌تواند دو آقا را خدمت کند

«زیرا هر جا گنج تو است دل تو نیز در آنجا خواهد بود. چراغ بدن چشم است پس هر گاه چشمت بسیط باشد تمام بدنت روشن بود، اما اگر چشم تو فاسد است تمام جسدت تاریک می‌باشد پس اگر نوری که در توست ظلمت باشد

چه ظلمت عظیمی است. هیچ کس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت و یا به یکی می‌چسبد و دیگر را حقیر می‌شمارد. محال است که خدا و ممونا را خدمت کنید» (متی ۶: ۲۱- ۲۴). خداوند یا باید در رأس زندگی ما قرار گیرد و یا هیچ جایی در آن نداشته باشد. در زندگی هر انسانی یک انگیزه نیرومند حاکم است. شخص یا در پی انجام اراده خدا است یا در پی انجام اموری است که منافع او را بهتر حفظ می‌کنند یا خدا حاکم بر زندگی یک شخص است یا پول بر آن حکمروایی می‌کند.

بعضی از این واهمه دارند که اگر خداوند را در رأس همه امور قرار دهند زندگی آنها راکد و بدون پیشرفت خواهد شد، ولی دقیقا عکس این امر صحیح می‌باشد. عیسی فرمود: «پس... اگر چشمت بسیط باشد تمام بدنت روشن بود». زندگی که کاملا به خدا وقف شده باشد نیروی نهایی شگرفی را در خود دارد. با این وجود خداوند هشدارهایی می‌دهد. بعضی ممکن است از زندگی مبتذل و بی‌مایه خود خرسند بوده و اشکالی در آن نبینند. بعضی‌ها بر اساس این تفکر که پولس اصطلاحا آن را «ضمیر داغ شده» می‌نامد، زندگی می‌کنند (اول تیموتاؤس ۴: ۲). یک وجدان آلوده می‌تواند شخص را بسیار منحرف سازد. این موضوع عجیب است، ولی حقیقت دارد که انسان می‌تواند آنقدر از راستی منحرف شود که صادقانه به ناراستی اعتقاد راسخ پیدا کند. در ایام داوران «هر کس آنچه در نظرش پسند می‌آمد، می‌کرد». قابل ذکر است که اکثریت کسانی که به جرم ارتکاب قتل و جنایت به محاکم جنایی سپرده می‌شوند، بررسی پرونده‌های آنان نشان می‌دهد که در هنگام وقوع جنایت عمل خود را امری برخلاف وجدان خود نمی‌دیدند و از ارتکاب آن احساس ناراحتی نمی‌کردند.

رهایی از اضطراب دنیوی

نتیجه برخورداری از یک ذهن ساده این است که شخص از نگرانی رهایی پیدا می‌کند. راهنمایی رهایی از نگرانی این است «لیکن اول ملکوت خدا را بطلبید... که این همه بر شما مزدی خواهد شد». اگر ما هر روزه اراده او را بجا آوریم و همه نگرانی‌های خود را به او بسپاریم، آنگاه به شکلی عالی از اضطرابات خود آزاد خواهیم شد، آزادی از ترس مستمند شدن و آزادی از ترس اینکه بدون پوشاک و غذا خواهیم ماند. (به متی ۶: ۲۵- ۳۴ رجوع شود). ما در روزهایی زندگی می‌کنیم که انسان‌ها در پی برقراری امنیت مادی می‌باشند. ترس از فقر آنها را وا می‌دارد تا از دولت بخواهند امکاناتی برایشان تدارک ببیند و بجای آنکه به خداوند توکل کنند، بیش از پیش به حکومت روی می‌آورند. خداوند از انسان‌ها می‌خواهد که آنها در مورد نگرانی‌هایشان به او توکل کنند برای اینکه او از ایشان مراقبت می‌کند.

با این حال توکل بر خداوند، توکلی منفعل کننده و بدون عملکرد نیست. پرندگان آسمان که مسیح درباره‌شان صحبت کرد همواره در حال جمع‌آوری توشه می‌باشند و هر عملی را با توجه به نگرشی که نسبت به آینده دارند انجام می‌دهند. مخلوق بالدار آشیانه خود را بنا می‌کند، تخم‌های خود را می‌گذارد و روی آنها می‌نشیند با این انتظار که جوجه‌های جوان سر از تخم بدر خواهند آورد و هنگامی که این امر به وقوع پیوست والدین به طور غریزی به جستجوی غذا می‌روند تا اشتهای جوجه‌ها را فرو نشانند، اما همه چیزها بدون انقطاع و ناخودآگاه در راه تحقق نقشه خدا عمل می‌کنند. درمورد سلامتی نیز چنین است. اشخاص بسیاری وجود دارند که حالت عصبی مزمنی دارند، زیرا در حالت نگرانی مستمر بیمارگونه‌ای بسر می‌برند. آنها مانند مرتا می‌باشند، اما در نگرانی خود مهم‌ترین مسأله؛ یعنی سپردن کامل زندگی خود به خدا را از یاد برده‌اند. باب ششم با این کلمات به پایان می‌رسد. «بدی امروز برای امروز کافی است». نیازی نیست که قبل از بروز مشکلات احتمالی در پی چاره‌جویی باشیم.